فصیح ترین عرب

جعفری نژاد، سید ابوالفضل

پیامبراسلام، حضرت محمدبن عبدالله، صلوات‏الله و سلامه علیه، فرموده‏اند: «أنا افصح العرب... (1)» (زمخشری، بی‏تا، ص2)؛ یعنی من فصیح‏ترین فرد عرب هستم. علت این که ایشان فصاحت را به خود نسبت می‏دهند و نه بلاغت را، از این جهت است که آنچه بر زبان پیامبر اکرم(ص) جاری شده است، الفاظ آنها از آن پیامبر است و معانی و مفاهیم از سوی خداوند است که به او الهام شده است و با توجه به تعبیری که علمای بلاغت درباره تفاوت‏های میان فصاحت و بلاغت گفته‏اند، این سخن درست است: «ابن سنان خفاجی» معتقد است که «فصاحت، خاص الفاظ است و بلاغت، در الفاظ و معانی مشترک» (الخفاجی، 1389 ه.ق، ص 49).

کلمات و احادیثی که بر زبان پیامبراکرم(ص) جاری شده، هرچند که وحی نبوده لیک از قلبی سرچشمه گرفته است که مرتبط به منبع وحی بوده و در آن کلمات حشو و زائد وجود نداشته است. اگر گفتار پیامبر درباره موعظه و اندرز بوده، از قلبی سرشار از عواطف انسان دوستی مایه گرفته و چنانچه در باب حکمت بوده، از اندیشه‏های عالی و فکری بلند برخاسته است. درست است که قرآن کلامی آسمانی است که به زمین آمده و از آسمان به اهل زمین خطاب شده و برای مردمان کره خاکی نازل شده، ولی باید گفت که سخنان پیامبر نیز از لحاظ بلاغت و فصاحت، کلامی است زمینی که از لحاظ علو و درجه آسمانی شده است و به قول دانشمند مصری، «بلاغت نبوی، بلاغتی است که آدمی با اندک دقت می‏فهمد که مجازهای پیامبر در حد حقیقت است و ایجازهای او، در حد اعجاز» (الرافعی، 1969، ص 311).

درست است که در میان قوم عرب، فصحا و بلغایی وجود داشته، که کلام پیراسته و سخن استوار می‏گفته‏اند،لیکن‏گاه در موردی که کلام به شرح و تفضیل نیاز داشته و ضرورت ایجاب می‏کرده که کلام مطنب آورده شود، آنان کلام را موجز آورده‏اند و به معنی خلل وارد می‏شده‏است. اما سخن پیامبر چنین نیست، بلکه درنهایت فصاحت و بلاغت است و به شیوه‏ای استوار، معانی فراوان را در کلمات اندک باز گفته‏است و در مواردی که کلام به بسط و شرح نیاز داشته‏است، پیامبر مبسوط و مفصل سخن گفته و آنگاه که حدیث قصر و ایجاز و ایجاب می‏کرده، سخن به کوتاهی بیان شده‏است.

فصاحت و بلاغت پیامبر، ذاتی و طبیعی وی است، درصورتی که فصاحت فصحای عرب به وسیله تعلیم و تلقین هم بوده‏است. محیط پرورشی پیامبر و استعداد ذاتی و فطر ی او در این امر بی‏تأثیر نبوده‏است؛ زیرا پیامبر در افصح قبایل از لحاظ نطق و بیان پرورش یافته و در خاندان بنی‏هاشم متولدشده و قبیله بنی‏سعد بن بکر که افصح قبایل بوده‏اند و در اطراف مکه در آمد و شد و اطفال قریشیان را جهت شیردادن می‏برده‏اند، اورا به شیرخوارگی و رضاعت گرفته‏است و بی‏جهت نیست که پیامبر می‏فرمایند، «انا افصح العرب، بیدانی من قریش و نشأت فی بنی‏سعدبن بکر» (زمخشری، پیشین)

اهمیت مسأله

حضرت حسن بن علی علیه‏السلام، از هندبن ابی‏هالة می‏خواهد که اوصاف حضرت پیامبر عظیم‏الشأن اسلام را بیان کند. ابن هاله یک سلسله از صفات ظاهری و صوری پیامبر را بازگو می‏کند و امام حسن(ع) از او می‏خواهد که شیوه سخن گفتن او را برایش تعریف کند. هندبن ابی هاله می‏گوید:«پیامبر همیشه در حال اندیشیدن بوده و جز در مورد نیاز، سخن نمی‏گفت. وقتی هم که سخن می‏گفت، «یتکلم بجوامع الکلام» یعنی معانی فراوانی را با الفاظ کمی بیان می‏کرد؛ «مع حکمته و سمو وبلاغه» (الرافعی، همان، ص 311)

ابن قتیبه می‏گوید:«معانی فراوان را در الفاظ اندک بیان کردن، معنای حدیث «... جوامع الکلم» است.

(ابن قتیبه، 1393ه.ق، ص3).

جاحظ نیز در بلاغت پیامبراکرم می‏گوید:«آنچه خداوند ویژه محمد(ص) قرار داده و او را بدان صفت ممتاز گردانیده، بلاغت اوست؛ زیرا با الفاظ کم، معانی فراوانی را بازگو کرده‏است.» (جاحظ، ج2، بی‏تا، ص28). پیامبراکرم فرموده‏است: «اوتیت جوامع‏الکلم» کلم جمع کلمه و جوامع، جمع جامعه است و در اینجا چون موصوف کلمه است، جامعه آورده و سپس آن را جمع بسته‏است؛ در صورتی که برای موصوف مذکر، جامع می‏آورند؛ یعنی در واقع:«اوتی الکلم الجوامع للمعانی.»

از پیامبراکرم، عبارتهایی شنیده شده که جامعیت دارد و با لفظ کم معانی فراوانی را در بردارد؛ یعنی یک کلمه معنی وسیع‏تری از کلمات مشابه خود دارد؛ مثلا در روز جنگ حنین، پیامبر فرموده‏است:«الان حمی الوطیس» که این عبارت جامع‏تر است و مفهوم بیشتری را می‏رساند تا عبارت «استعرت الحرب» که دیگران به کار می‏بردند. معنای عبارت (پیامبر) یعنی: آتش جنگ برافروخته شد. اما «وطیس» که به معنای تنور است و جای آتش و مرکز حرارت، جامعیت بیشتری دارد و مفهوم داغی و گرمی را برای جنگ بهتر می‏رساند و در ذهن شنونده شعله‏وری و گرمی را بهتر مجسم می‏کند و بنا به گفته ابن اثیر، «این عبارت به طریق مجاز، پیش ازپیامبر از کسی دیگر شنیده نشده‏است» (ابن‏اثیر، ج1، بی‏تا، ص97). «جوامع‏الکلم» را به طریق دیگر نیز تعبیر کرده‏اند و در واقع با مفهوم ایجاز یکی است؛ یعنی با الفاظ کم، معانی فراوانی را بازگویند. عباراتی که از پیامبر نقل شده از این ویژگی برخوردار است ولی تفاوت میان این دو در آن است که «در ایجاز، الفاظی آورده می‏شود که بر معنای مورد نظر دلالت می‏کند. بدون این که مفهوم اضافی را در برداشته‏باشد؛ یعنی با الفاظ کم، معنای فراوان از آن الفاظ استنباط شود و شرط نیست که برای آن الفاظ نظیری نباشد؛ درصورتی که «جوامع‏الکلم» مفهوم وسیع‏تری را دربرمی‏گیرد و معنای بیشتری را می‏دهد؛ همچومن «حمی الوطیس» که منظور پیامبر ایجاز نبوده‏است ولی کلمه وطیس مفهوم بیشتری از داغی و گرمی را دربردارد تا کلمات مشابه آن» (همان، ص99)در این مورد، هدف گوینده ایجاز نیست بلکه غرض وی زیبایی است و در عین حال، کلمه مفهوم وسیع‏تری را نیز دربردارد؛ مثلا «ابوتمام به جای رأس (سر) که یک کلمه است ترکیب وطن النهی (جایگاه خود) که دو کلمه است را به کار برده؛ زیرا در ترکیب «وطن النهی» جامعیت بیشتر و مفهوم وسیع‏تری وجود دارد تا کلمه رأس که یک کلمه است و موجزتر» (همان، ص 100).

کم صارم غصب اناف علی قفا

منهم لاعباءالوغی حمال

بسق المشیب الیه خنی ابتزه

وطن النهی من مفرق و قذال

(دیوان ابی تمام، ص 63)

در دیوان ابی تمام، آخرین کلمه مصراع اول «قفا» ضبط شده است، ولی درست آن است که «فتی» باشد؛ چون ضمیر «الیه» بدان برمی‏گردد. شکی نیست که کلمه رأس موجزتر است تا «وطن النهی»؛ زیرا «رأس» یک لفظ است و «وطن النهی» دو لفظ، ولی باید گفت که ترکیب «وطن النهی» زیباتر است و در تعبیر از «رأس»، بهتر است. شاید بی‏جهت نباشد که ابن اثیر می‏گوید: «یکی از چیزهایی که برای نویسنده ضروری است تا به موقع از آن استفاده شود، حفظ منتهای بلاغت است و نازل منزله قرآن کریم است» (ابن اثیر، ص 72). مثلا به این سخن پیامبر اکرم(ص) توجه شود که می‏فرمایند: «اد الأمانة لمن ائتمنک و لاتخن من خاتک». در این حدیث رسول اکرم(ص) به ادای امانت دستور می‏دهد؛ یعنی آنان که به انسانی اعتماد می‏کنند و امانت خود را به او می‏سپارند، بر آن شخص لازم است که امانت را به صاحبش بازگرداند. در جمله دوم، پیامبر اکرم ما را از خیانت بازمی‏دارد و می‏گوید: «مبادا خائن را به خیانت مجازات کنی و همچون خودش، بدو جزا بدهی؛ زیرا پیامبر می‏خواهد انسان‏ها را از یک کار ناپسند بازدارد. این حدیث از دو جمله طلبی، ترکیب شده که یکی جمله امر است و دیگری نهی و به ظاهر، جمع میان اضداد است؛ در صورتی که فی‏الواقع جمع میان آن دو نیست و اگر خوب دقت شود در جمله دوم نیز که پیامبر انسان‏ها را از خیانت نهی کردی، تأکیدی است برای دستور به امانت و درستی و از لحاظ بلاغت حایز اهمیت است. به ویژه که با واو عطف، جمله دوم به جمله نخستین ارتباط پیدا کرده است و چنانچه گفته می‏شد: «اد الامانة لمن ائتمنک، لاتخن من خانک»، تأکید آن کمتر بود تا وقتی که دو جمله با واو عطف به هم ارتباط پیدا کرده است و اگر هم گفته می‏شد: «اد الامانة لمن ائتمنک لاتخنه» و یا «ادلامانة. لاتخن»، نتیجه و غرض آن کمتر بود تا عبارتی که پیامبر گفته‏اند. در این حدیث، کلماتی را که پیامبر برگزیده است قابل توجه است؛ زیرا پیامبر کلمه «اداء» به کار برده و نه «اعطاء، ارجاع، اعادة و قضاء»؛ زیرا مفهوم این کلمات غیر از «اداء» است و نیز گفته‏اند. لاتخن (خیانت مکن) و نگفته‏اند: «لاتجاز بالخیانة» یا «لا تعاقب بالخیانة»؛ برای این که این گونه عبارات رساننده مطلب نخستین نیست و عبارتی را که پیامبر گفته‏اند، دقیق‏تر و موثرتر است تا عبارت «کن امینا و لاتکن خائنا».

بلاغت پیامبر، در درجه اول به توفیق الهی ارتباط پیدا می‏کند. با توجه به این که خداوند متعال، پیامبری را برای مردمی برانگیخت که خود از فصاحت و بیان بهره داشت و پیامبر هم به لهجه‏های مختلف آگاه بود و بدون تعلم با الهام و توفیق الهی می‏توانست به گفته‏های آنان با لهجه خودشان پاسخ بدهد، ولی تفوق و برتری پیامبر در لغت قریش که افصح لغات است خود مسأله دیگری است‏ء زیرا پیامبر در این قبیله تربیت شده و در قبیله سعدبن بکر، شیر خورده و با دو قبیله اوس و خزرج که در مدینه بودند در تماس بوده است.

در کلام پیامبر، تشبیهات جالبی وجود دارد. می‏دانیم که تشبیه و تمثیل، وسیله‏ای است که هر گوینده‏ای برای بازگو کردن منویات خود و بهتر تأثیر بخشیدن کلامش در ذهن شنونده و خواننده سعی می‏کند که به وسیله تشبیه، کلام خود را موثرتر کند تا در اذهان بهتر جای گزیند و اثر بخشد و تشبیه و تمثیل، اختصاص به زبانی خاص و یا مردم معینی ندارد و یک عنصر جهانی و همگانی است و تنها در شیوه بیان و مواد تشبیه، با یکدیگر متفاوت است. سخنان و احادیث پیامبر نیز برای اینکه در ذهن شنونده و در قلوب خواننده بهتر اثر کند، از این خصیصه بی‏نصیب نمانده و پیامبر در گفتار خود، تشبیهات بلیغی را بازگفته است؛ مثلا در حدیث «ان احدکم مرآة اخیه...»(2) پیامبر اکرم(ص)با موجزترین الفاظ، مهم‏ترین معنی را بازگو کرده است. پیامبر اکرم(ص)، رعایت احترام پدر و مادر را با عبارتی بسیار موءثر که جنبؤ بلاغی آن نیز بسیار قوی است به خوبی بیان کرده، می‏گوید: «ان من‏الکبائرأن یشتم الرجل والدیه». در این حدیث، با تقدم مسند بر مسندالیه و آوردن جمله با حرف تأکید «ان» تحذیر بیشتری فهمیده می‏شود. در این حدیث، مسندالیه فعل مضارع «أن یشتم» می‏باشد که به تأویل مصدر می‏رود و علت این‏که پیامبر اکرم(ص) حدیث را با «أن» مصدری و فعل مضارع آورده است، نکته‏ای وجود دارد و حال آن‏که ممکن بود گفته شود: «ان من‏الکبائر شتم‏الرجل والدیه» و آن نکته این که: فعل مضارع، افادؤ استحضار صورت می‏کند و قبح آن کاملا محسوس است و ملموس، در صورتی که «شتم الرجل ابویه»؛ یعنی ناسزا گفتن انسان به پدر و مادرش چیزی نیست تا قبح بی‏ادبی و اهانت به پدر و مادر را در برابر شخص مجسم کند و قبح آن ملموس باشد و به نظر آید. حدیث «لایلدغ الموءمن من جحر مرتین»(3) (زمخشری، جلد2، ص461) را پیامبر اکرم(ص) دربارؤ «ابوعزه جمحی» شاعر گفته‏اند؛ زیرا وی در جنگ بدر اسیر شده بود و پیامبر او را رها کرد و بار دیگر که در جنگ احد شرکت کرد و اسیر شد و از پیامبر خواهش کرد تا که او را آزاد کنند، پیامبر گفت: «لایلدغ الموءمن...» در واقع پیامبر می‏خواهند بگویند: شخص موءمن دو بار فریب دشمن را نمی‏خورد، ولی این مسأله را برای این که بهتر مجسم کند و مطلب را بهتر روشن سازد تا در اعماق دل خواننده بهتر اثر کند، آن را تشبیه به حالت کسی می‏کند که یکبار از سوراخ مار گزیده شده باشد و برایش تجربه‏ای حاصل شده باشد که دیگر بار از آن سوراخ پرهیز کند تا آسیبی بدو نرسد و اکنون این گفتار به منزله مثلی در موارد مشابه به کار می‏رود. همانطور که قبلا آورده شد، پیامبر اعظم(ص) در روز جنگ حنین فرموده‏اند: «الان حمی‏الوطیس» یعنی: آتش جنگ هم‏اکنون شعله‏ور گردید. (این مثل در صفحه3، جلد سوم کتاب نهایة‏الادب نویری در امثال مشهوره نوشته شده است) وطیس، حفره و گودالی است که در آن نان می‏پزند (تنور) و «حمی‏الوطیس» در اینجا بطور مجاز به کار رفته است و نه بر سبیل حقیقت؛ زیرا منظور شدت جنگ است و تشبیه جنگ به آتش از دو جهت است: اولا حرارتی که از برخورد شمشیرها و زیادی حرکات به‏وجود می‏آید و ایجاد گرما می‏کند و ثانیاً همانطور که آتش بر اثر سوختن، هیزم را از میان می‏برد و به خاکستر تبدیل می‏کند، جنگ هم جنگاوران را نیست و نابود می‏کند. «عبارتی را که پیامبر در روز جنگ حنین گفته است، به تدریج مثل رائع و زیبایی شده که در هنگام جنگ شدید، میان دو تن یا جماعتی گفته می‏شود و علمای بیان، آن را استعارؤ تمثیلیه گویند» (الرضی، صص46-45). پیامبراکرم(ص) روزی دربارؤ اهمیت صدقه دادن و خودداری از سوءال و گدایی سخن می‏گفت که در ضمن فرمود: «الید العلیا خیر من‏الید السفلی» که منظور از یدعلیا، دست دهنده و غرض از ید سفلی، دست گیرنده است. بیان پیامبر، در نهایت بلاغت و شیوایی؛ زیرا پیامبر فرموده است که: «مسلمان باید مناعت طبع داشته باشد و دست گدایی به سوی این و آن دراز نکند» ولی چون دین اسلام، شریعت سهله و سمعه (سهل و آسان) است، برای آنانی که نمی‏توانند کار و کاسبی داشته باشند راهی فراهم نموده که به آنان صدقه داده شود: «انما الصدقات للفقراء والمساکین...»(4) اگر گفتار پیامبر به درستی بررسی شود و در تصویری که از حالت معطی (دهنده) و گیرنده از این گفتار فهمیده می‏شود به خوبی دقت گردد، به این نتیجه می‏رسیم که: دست گیرنده که دراز شده تا چیزی را بگیرد در مرحلؤ سفلی و دست دهنده که عطایی را می‏بخشد و عزیز است، در مرحله علیاست.(5) گفتن علیا و سفلی به صیغؤ تفضیل، حاکی از بُعد و دوری بیش از اندازه است و ممدوح و مذموم به ظاهر دست است ولی در واقع صاحبان دست و دو شخص‏اند، که در دو مرتبؤ عالی و نازل قرار گرفته‏اند و پیامبر می‏خواهد با گفتن «ید»، صاحب ید را اراده کند تا با علاقه جزئیت و کلیت مجاز مرسل باشد و چون دست، وسیلؤ عطا و اخذ و دادن و گرفتن است، اخص از دیگر اعضاء بدن است و لذا به «ید» تعبیر شده است. اگر گفته می‏شد: «الرجل الأعلی خیر من‏الرجل الأسفل» و یا گفته می‏شد: «صاحب الیدالعلیا خیر من صاحب الیدالسفلی»، تصویری از «ید سائل» و ید معطی» و ستایش معطی و بخشنده و مذمت سائل و گیرنده نبود؛ باتوجه به این‏که در این عبارت ایجاز وجود ندارد، در صورتی که در گفتار پیامبر ایجاز وجود دارد.

این است که باید گفت: بلاغت پیامبر اکرم، فطری و ذاتی و الهامی است، در صورتی‏که بلاغت دیگر بلغاء تکلفی و تصنعی است و در نتیجه، بلاغت پیامبر بدون عیب است در حالی‏که بلاغت دیگر افراد، گاه از خطا و لغزش خالی نیست و ممکن است کلمؤ نامناسبی به جای کلمه دیگر گفته شود.

کلام پیامبر در مورد حسن خلق بسیار جالب است که می‏گوید: «الا أخبرکم باحبکم الی و اقربکم منی مجالس یوم‏القیامه: احاسنکم اخلاقاً الموطئون اکنافاً، الذین یألفون و یولفون؛ الا أخبرکم بأبغضکم الی و أبعد کم منی مجالس یوم‏القیامه؛ الثرثارون ألمتفیهقون. قیل: یا رسول‏الله و ماالمتفیهقون؟ قال: المتکبرون» (زمخشری، ج3، ص169).

بخش نخست این حدیث، ناظر به حسن اخلاق که مناط (ملاک) رسالت پیامبر اکرم(ص) است می‏باشد؛ زیرا پیامبر مبعوث شده «لیتمم مکارم الاخلاق». جنبه بلاغی حدیث در این است که حدیث اولا به حرف تنبیه «ألا» موءکد شده و به صیغؤ «أحب» بیان شده و باید گفت که تفضیل در تفضیل نیز شده و برای رفع تکرار به صیغؤ «أحب و أقرب» گفته شده است. «در بخش دوم حدیث، پیامبر پرگویان و آنان را که به تکلف سخن می‏گویند، نکوهش کرده است» (ابن یزید، ج1، ص4)

گفتار پیامبر اکرم از لحاظ صنعت مطابقه، در خور اهمیت است. مطابقه، صنعتی است که گوینده کلمه‏ای را که با کلمه دیگر که ضد آن است در گفتار خود و یا نوشته، خطبه و شعری بیاورد؛ مانند سواد و بیاض (سیاهی و سفیدی)، لیل و نهار (شب و روز) و حر و برد (گرما و سرما). قدامة بن جعفر، مطابقه را چنین تعریف می‏کند: «فأماالمطابق فهو ما یشترک فی‏لفظة واحدة بعینها...» (ابن جعفر، 1956، ص92) تجنیس که بنا به گفتؤ اصمعی در کتاب «الأجناس» آنست که گوینده در شعری و یا عبارتی دو کلمؤ متجانس را بیاورد قدس سره‏البته تجنیس انواع و اقسامی دارد[ در گفتار پیامبر فراوان است؛ همچون این گفتار دربارؤ سه قبیله «عصیه- غفار- أسلم» که پیامبر دربارؤ آنها گفت: «عصیة عصیت‏الله و رسوله و غفار غفرالله لها و اسلم سالمهاالله» ویا این سخن پیامبر که فرموده است:«الظلم ظلمات یوم القیامة...» که ابو تمام هم آن را درشعر خود به کار برده است:

جلا ظلمات الظلم عن وجه امة

اضاء لهامن کوکب العدل آفله

یا این سخن که از پیامبر پرسیدند:«من المسلم»؟

(مسلمان چه کسی است؟) جواب دادند:«من سلم المسلون من لسانه ویده»

(عسکری، ص 332)

ابن معتزهم در کتاب «البدیع» در تعریف تجنیس می‏گوید:«تجنیس آن است که کلمه‏ای که همجنس کلمه دیگری است آورده شود، در شعر، یا در نثر» (6) (ابن معتز 1967، صص 26-25)

درکلام پیامبر اکرم (ص)، گفتار مسجع فراوان است و می‏دانیم که حضرت پیامبر به کسی که به طور مسجع با آن بزرگوار سخن می‏گفت: به تندی فرمود:«أسجعاً کسجع الکهان؟» که این گفتار به «حدیث منع سجع» معروف شده است و بعضی گفته‏اند:«اگر سجع در نظر پیامبر مکروه و ناخوشایند بود، اولاً چرا پیامبر خود کلام مسجع فراوان گفته است. سجع در کلام منشور، همچون قافیه است در شعر و ناخوشایندی پیامبر از گوینده سخن مسجع (7)، از این جهت بود که وی کلام مسجوع متکلفی به شیوه کاهنان عرب گفته بود، زیرا وی از پیامبر اکرم (ص) سوءال کرد: «یا رسول الله! أریت من لاشرب و لاأکل و لاصاح، فأستهل ألیس مثل ذلک یطل؟!» (همان، ص 273) عبدالقاهر جرجانی هم سجعی را که طبیعی و ذاتی باشد می‏پسندد و معتقد است که «الفاظ برای بیان معانی است؛ یعنی الفاظ، خدمتکار معانی هستند و بلاغت در این نیست که گوینده و نویسنده سجع متکلف بگوید و بنویسد.

سجع گوی متکلف، بلیغ نیست». (جرجانی، 1997 و ص 18) عبدالقادر جرجانی در کتاب دیگرش، سجع و جناس متکلفانه را مذمت می‏کند و اعتقاد دارد که معنی نباید فدای لفظ بشود و الفاظ باید پیرو معانی باشند.«لأن الألفاظ لاتراد لانفسها و انماتراد لتجعل ادله علی المعانی» (جرجانی، 1960، ص 33)

درگفتار پیامبر استعاره‏های خوبی وجود دارد. ابوهلال عسکری، استعاره را نقل عبارت از معنای اصلی لغت به چیز دیگری برای غرض خاصی می‏داند. غرض خاص ممکن است توضیح بیشتر و و تأکید و مبالغه باشد و یا گفتن مطلب به وسیله الفاظ کمتری. ابو هلال درکتاب«الصناعتین» به نقل یک سلسله عبارات که پیامبر برسبیل استعاره گفته، مبادرت ورزیده است. (9) (عسکری، ص 274).

عبدالله بن المعتز نیزیک سلسله از گفتار پیامبراکرم را که برسبیل استعاره به کار رفته، نقل کرده است که برخی از آنها را ابوهلال عسکری پس از وی، درکتاب «الصناعتین» آورده است و بعضی از استعاره‏ها در کتاب «الصناعتین» موجود نیست. یکی از احادیث پیامبر اکرم (ص) که ابن معتز آن را به عنوان استعاره نقل کرده، این است:«قال رسول الله صلی الله علیه: غلب علیکم داء الامم الذین من قبلکم، الحسد و البغضاء و هی الحالقة (زائل کننده وسترنده) حالقة الدین لاحالقه الشعر».

اسامة بن منقذ در کتاب «البدیع فی نقد الشعر» پس از آن که استعاره را در ذهن شنونده و خواننده اثربخش‏تر و موءثرتر از کلامی می‏داند که در آن استعاره نباشد، مثال‏هایی از گفتار پیامبر اکرم(ص) را برای استعاره می‏آورد.

(ابن منقذ، ص 41) رشید الدین و طواط، ضمن این که از آیات قرآنی و اشعار عربی و عبارات فارسی برای استعاره مثال‏هایی می‏آورد، از گفتار پیامبر اکرم(ص) نیز حدیث «الفتنه نائمة لعن الله من ایقظها» برای استعاره نقل می‏کند. (و طواط، ص 29)

در گفتار پیامبراکرم (ص) صفت مطابقه، فراوان است. مطابقه بنا به گفته ابوهلال عسکری «صنعتی است که گوینده کلمه را با کلمه دیگر که ضد آن است درجزیی از اجزا تامه؛ یا بخشی از خطبه و یا شعر بیاورد» (عسکری، ص 332) دراین گفتار که پیامبر اکرم (ص) به انصار خطاب کرده است، صفت مطابقه وجود دارد. سخن پیامبر این است: «انکم لتکثرون عند القرع و تقلون عندالطمع». (همان، ص 318)

مبّرد نیز در کتاب «الکامل» جلد اول، صفحه 209 برای صفت مطابقه این گفتار پیامبر را نیز به عنوان مثال ذکر می‏کند.«و قال رسول الله (ص): أمرنی ربی بتسع: الاخلاص فی السرو العلانیه و العدل فی الغضب و الرضا و القصد فی الفقر و الغنی وان اعفو عمن ظلمنی و اصل من قظعنی واعطی من حرمنی وان یکون نطقی ذکراً وصمتی فکراً و نظری عبرهً».

ابوهلال عسکری می‏نویسد:«دراین گفتار پیامبر نیز که می‏گوید:«ایاک و المشارة، فانها تمیت الغرة و تحیی العرة، صنعت مطابقة وجود دارد»(عسکری، ص 318) علمای علم بلاغت، یک سلسله تجنیس‏هایی درگفتار پیامبراکرم جسته‏اند و در کتاب‏های خود نقل کرده‏اند؛ مثلاً اسامة بن منفذ، این سخن پیامبر بزرگوار را که می‏گوید:«الظلم ظلمات یوم القیامة» (10)(ابن منفذ، ص 41)،از نوع تجنیس مماثل می‏داند و تجنیس مماثل را چنین تعریف می‏کند:

«... هو أن تکون الکلمتان، اسمتین او فعلین» و علاوه بر این که از این آیات و کلمات قرآنی، مثال‏هایی همچون: «فروح و ریحان» و «جنی الجنتین» را مثال می‏آورد، از سخنان پیامبر هم مثال‏هایی می‏آورد، مثل «ذوالوجهین لایکون وجیهاً یوم القیامة» (همان منبع) اسامة بن منفذ، برای تجنیس تصریف نیز از گفتار پیامبر اکرم (ص) مثال می‏آورد؛ (11) همچون:«الخیل معقود بنو اصیها الخیر» و تجنیس تصریف را آن می‏داند که:«دو کلمه فقط دریک حرف مختلف باشند؛ همچون:«خیل و خیر» درحدیث پیامبر اکرم (ص). (همان، ص 22)

درگفتار پیامبر اکرم(ص) کنایات فراوان هست. نویری در کتاب «نهایة الارب» ضمن این که یک سلسله از کنایات قرآنی را نقل می‏کند همچون «ایاکم وخضراء الدمن» که درواقع می‏خواهد بگوید:«فلاتنحکوا هذه المراة الحسناء لجمالها». «النویری، ج 3، ص 153 و 2) یعنی: زنهار! بر حذرباش از گفتن دروغ و شهادت به ناحق دادن. با اندکی ملاحظه به این نتیجه می‏رسیم که تکرار در عبارت، برای تأثیر در اذهان موءثرتراست و نیز هدف پیامبر از گفتن یک سلسله گناهان بزرگی به عنوان مقدمه از این جهت است که می‏خواهد شنونده را به گناه بزرگتری متوجه سازد و این است که صرفنظر از تأکیدهای پیاپی و آوردن کلمه الا (برای تنبیه) و ذکر یک سلسله گناهان دیگر، حالت بدنی خود را نیز تغییر می‏دهد و سپس می‏گوید:«الاقول الزور و شهادة الزور» که باید گفت هدف اصلی پیامبر اهتمام و توجه بیش از اندازه به مضمون جمله اخیر بوده است.

نامه‏های پیامبر اکرم (ص) از لحاظ بلاغی درخور اهمیت است؛ زیرا در عبارات کوتاه، معانی عالی ارزنده‏ای را بیان کرده است: نویسند کتاب «نقدالنثر» می‏نویسد: «پس از آن که مسیلمه به پیامبر اکرم نوشت: «من مسیلمة رسول‏الله الی محمد رسول‏الله. اما بعد، فان الله عزوجل قسم الارض بیننا ولکن قریش قوم غدر» (12) حضرت پیامبر به مسیلمه نوشت: «من محمد رسول‏الله الی مسیلمة الکذاب، اما بعد، فان الارض الله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین (ابن جعفر، 1940، ص 100)

نویسنده کتاب «نقدالنثر»، فصلی از کتاب خود را به خطاء و ترسل، اختصاص داده می‏گوید: «خطبه باید به ستایش خدا آغاز شود و به قرآن و امثال سائره، موشح گردد و سپس می‏افزاید: در موردی که ایجاز پسندیده است، نباید اطاله به کار برد تا که موجب ملال گردد و در جایی که اطاله ضرورت دارد نباید کلام را موجز آورد؛ زیرا که به معنی، خلل وارد می‏شود و نیز نباید الفاظ خاص خواص را در مخاطبه عوام به کار برد، بلکه باید با هر طبقه فراخور فهم آنان سخن گفت «لکل مقام مقال». (همان، ص 94 تا 98) و سرانجام نویسنده کتاب «نقدالنثر» برای اثبات سخن خود، بلاغت را از قول برخی از علما چنین تعریف می‏کند: «هی الاکتفاء فی مقامات الایجاز بالاشارة و الاقتدار فی‏مواطن الاطالة علی الغزارة» یعنی در موردی که کلام اقتضای ایجاز دارد، به اشاره سخن بگوید و در موردی که سخن اقتضای اطاله می‏کند، توانایی داشته باشد که کلام را مفصل بیاورد.

نویسنده کتاب «نقدالنثر» برای تأیید گفته خود، سخن جعفربن یحیی برمکی را که فصاحت و بلاغت معروف بوده است شاهد می‏آورد؛ زیرا جعفربن یحیی برمکی گفته است: «اذا کان الاکثار ابلغ کان الایجاز تقصیراً و اذا کان الایجاز کافیاً، کان الاکثار هذراً» (همان، ص 96 و 97) سپس نویسنده نقدالنثر می‏افزاید: در مواردی که مخاطب، از مردمان کم دانش و به اصطلاح عوام باشد، باید با وی به اطناب سخن گفت تا که کلام را خوب درک کند و مقصود گوینده را بفهمد در صورتی که برای ذوی‏العقول و آنان که صاحب درک هستند می‏توان به اختصار و ایجاز سخن گفت. ابوهلال عسکری، اعتقاد دارد که: نخستین شرطی که نویسنده باید در نامه خود رعایت کند، این است که در مکتوب، نویسنده باید مکانت و مرتبه طرف خطاب را رعایت کند و برای هرکس به فراخور درک او سخن بگوید (عسکری، ص 160) و برای توضیح گفته خویش، نوشته پیامبر اکرم(ص) را به پادشاه ایران و مردم آن سامان، مثال می‏آورد که پیامبر سخن خود را برای بهتر فهمیدن خواننده در نهایت اختصار و سادگی بیان کرده و می‏نویسد: در نامه حضرت پیامبر به خسرو پرویز؛ پادشاه ایران، به علت این که مخاطب غیر عرب است، نامه در نهایت سادگی است تا که مخاطب خوب بفهمد و نکته مبهمی برایش نماند. نامه پیامبر به خسرو پرویز چنین است: «من محمد رسول‏الله الی کسری پرویز، عظیم فارس.

سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله فادعوک بداعیة‏الله، فانی أنا رسول‏الله الی الخلق کافة لینذر من کان حیاً و یحق الکافرین. فاسلم تسلم فان ابیت فاثم المجوس علیک» (همان، ص 161)

عبارات این نام به سبب این که شخص مورد خطاب عرب نیست، به سادگی نوشته شده است، لیکن چون پیامبر به طایفه‏ای از عرب نامه می‏نویسد، فخامت کلمات و سنگینی الفاظ را رعایت می‏کند و به «وائل بن حجر حضری» می‏نویسد: «من محمد رسول‏الله الی الاقیال العباهلة من اهل حضرموت، باقام الصلوة و ایتاء الزکاة علی التبعة الشاة والتیمه لصاحبها...» (همان، ص 161)

قلقشندی، متوفی به سال 821ه.ق نیز در کتاب «صبح الاعشی فی‏صناعة الانشاء» درباره نامه‏های پیامبر اکرم(ص) می‏نویسد: پیامبر(ص)، بیشتر نامه‏هایش را به لفظ «من محمدرسول الله...» آغاز می‏کرده و گاهی نیز به لفظ «اما بعد» و بعضی اوقات هم به عبارت «هذاکتاب» و برخی از نامه‏ها را هم به لفظ «سلم انت» آغاز کرده است. در بیشتر نامه‏ها، اسم مکتوب‏الیه (مخاطب) را می‏آورده است و بعضی اوقات هم فقط به نوشتن شهرت «مکتوب‏الیه» اکتفاء می‏کرده است و چنانچه طرف خطاب، پادشاهی بوده پس از نوشتن اسم وی عبارت «عظیم‏القوم...» و یا عبارت «ملک‏القوم...» و بعضی اوقات هم «صاحب مملکة...» می‏نوشته‏اند. پیامبر اعظم(ص)، در نامه‏ها از خود به لفظ مفرد مانند «انا» یا «لی» و یا مثلا «جاءنی» و گاه «و فدعلی» و نظایر اینها اکتفاء می‏کرده‏اند و گهگاه در برخی از نامه‏ها لفظ جمع مانند «بلغنا»، «جاءنا» و نظایر اینها می‏نوشته‏اند. پیامبر اکرم(ص) «مکتوب‏الیه» را به لفظ مفرد خطاب می‏کرده است و مثلا می‏نوشته: «لک» یا «علیک» و یا مثلا «انت قلت کذا» و «فعلت کذا» و در آغاز نامه در موردی که شخص مخاطب، مسلمان بوده عبارت «سلام‏علیک» و گاهی هم عبارت «السلام علی من آمن بالله و رسوله» را می‏آورده است و در مورد افراد غیرمسلمان؛ یعنی وقتی که مخاطب (مکتوب‏الیه) غیرمسلمان بوده است، عبارت «سلام علی من اتبع الهدی» را می‏نوشته است. گاه پس از سلام، ستایش خدا را می‏کرده است «فانی احمد الی الله الذی لا اله الاهو» و سپس به مقصود اصلی با کلمه «امابعد» می‏پرداخته است و نامه را به «السلام» و یا «السلام علیک و رحمة الله و برکاته» ختم می‏کرده است؛ در صورتی که مکتوب‏الیه، مسلمان باشد و چنانچه مکتوب‏الیه غیرمسلمان باشد نامه را به «والسلام علی من اتبع الهدی» به پایان می‏رسانده است.(قلقشندی، ج 6، ص 365 و 366)

نتیجه‏گیری و جمع‏بندی

قلقشندی، اسلوب‏های مختلف و روش‏های گوناگون نامه‏های پیامبر را در کتاب «صبح‏الاعشی فی صناعة الانشاء» آورده است و مکاتیب پیامبر را اینگونه طبقه‏بندی کرده است. دسته نخست، نامه‏هایی است که به «من محمد رسول‏الله...» آغاز می‏شود، همچون نامه‏هایی که پیامبر اکرم به خالدبن ولید- منذربن ساوی-ملک البحرین (که از جانب پادشاهان ایران، امیر بوده است) و فرة بن عمر و الجذامی و نامه‏ای که به بنی نهد و نامه‏ای که به وائل بن حجر و اهل حضرموت نوشته است و آغاز همه این نامه‏ها به یک شیوه است و برای نمونه، بخشی از نامه پیامبر اکرم(ص) را که در جواب نامه خالدبن ولید که اسلام آوردن «بنی‏الحارث» را گزارش داده بود نقل می‏کنیم: «من محمد رسول‏الله الی خالدبن الولید، سلام علیک فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو. اما بعدفان کتابک جاءنی مع رسولک، یخبرنی ان بنی‏الحارث قد اسلموا قبل ان تقاتلهم... والسلام علیک و رحمة الله و برکاته» (همان، ج 6، صفحات 367 تا 374)

دسته دوم: نامه‏هایی است که آغاز آن به عبارت «هذالکتاب» شروع می‏شود؛ همچون نامه‏ای که پیامبر اکرم(ص) به قبیله همدان در یمن نوشته است؛ بدین صورت: «هذا کتاب من محمد رسول الله...» (همان، صص 174، 175)

دسته سوم، نامه‏هایی است که پیامبر اکرم(ص) به لفظ «سلم انت» آغاز کرده است؛ همچون نامه پیامبر به «منذربن ساوی» که بدین طریق است: «سلم انت، فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو، اما بعد، فان من صلی صلاتنا و استقبل قبلتنا و اکل ذبیحتنا، فذلک المسلم له ذمة‏الله و ذمة الرسول فمن احب ذکل من المجوس فانه آمن و من ابی فان علیه الجزیة » (همان، ص 376)

قلقشندی، نامه‏هایی را که پیامبر به غیر مسلمانان نوشته‏اند نیز طبقه‏بندی کرده است: «دسته نخست، نامه‏هایی است که همچون نامه‏های مسلمانان به صورت «من محمد رسول‏الله الی...» نوشته؛ مثل نامه‏هایی که پیامبر به هرقل-قیصر روم-نوشته‏اند؛ بدین صورت: «من محمد رسول‏الله الی هرقل عظیم الروم، سلام علی من اتبع الهدی اما بعد...» (همان، ص 376) نامه‏ای را که پیامبر به پادشاه ساسانی نوشته‏اند نیز به همین منوال است: «من محمد رسول‏الله الی کسری عظیم فارس. سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله...» (همان، ص 378) نامه پیامبر به مقومس-فرمانده مصر-هم به همان طریق است:«من محمد رسول‏الله. الی المقومس عظیم‏القبط، سلام علی من اتبع الهدی. اما بعد، فانی ادعوک بدعایة الأسلام».

پیامبر اکرم(ص) به نجاشی، پادشاه حبشه و به هودة بن علی-بزرگ قبیله یمامه-که نصرانی بود و به نصارای بحران و همچنین به جعفر و عبد-دو پسر جندی که دو پادشاه در عمان بوده‏اند-به همین طریق می‏نویسند: «من محمد رسول‏الله الی جعفر و عبد-ابنی الجندی-سلام علی من اتبع الهدی. اما بعد، فانی ادعوک بدعایة الاسلام، اسلما تسلما...» ابتدای نامه‏ای را هم که پیامبر اکرم(ص) در پاسخ نامه مسیلمة کذاب نوشته است، به همین شیوه «من محمد رسول‏الله الی مسیلمة الکذاب» آغاز می‏شود که پس از کلمه «امابعد» پیامبر اکرم(ص)، پاسخ مسیلمه را با آیه‏ای از آیات قرآنی می‏دهد و می‏نویسد: «... اما بعد، فان الارض الله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة المتقین» که در واقع پیامبر اکرم(ص) می‏خواهد به مسیلمه کذاب بفهماند.

که اگر خدا پس از او امر نبوت را به وی واگذارد، محمد نیز ایمان خواهد آورد ولی چنین نیست (همان، صص381-380) دسته دوم که بسیار کم است، نامه‏ای است که بنا به روایت ابن جوزی، پیامبراکرم(ص) به اهل نجران که بر دین نصاری بوده‏اند، می‏نویسد: «بسم الله الرحمن الرحیم. اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب. اما بعد فانی ادعوکم الی عبادة‏الله من عبادة‏العباد...» (همان، ص381) بدین سان معلوم گردید که نامه‏های پیامبراکرم نیز که به سبکی موجز و به شیوه‏ای مختصر نوشته شده‏است، تا چه اندازه از فصاحت و بلاغت برخوردار است و همانا این کلام زمینی از لحاظ علو درجه آسمانی شده‏است و مصداق این سخن است که «گفتار محمد(ص) از گفتار آسمانی فروتر و از گفتار انسانی فراتر است»و با این بیت عبدالله بن رواحة در ستایش پیامبر صلی‏الله و علیه و آله وسلم گفتار خود را به پایان می‏رسانیم:

لو لم تکن فیه آیات مبینه

کانت فصاحته تنبیک بالخبر

پی‏نوشت‏ها:

1) اصل گفتار پیامبر اکرم(ص) این است: «قال رسول‏الله: اوتیت جوامع الکلم. و قال: انا افصح العرب بید انی من قریش و استرضعت فی سعدبن بکر»

2) روایتی دیگر: «الموءمن مرآة اخیه الموءمن یری فیه حسنه و قبحه»

3) زمحشری حدیث را بدین طریق ضبط کرده‏است:«لایلسع الموءمن من حجر مرتین» برای آگاهی بیشتر رجوع شود به الفائق غریب الحدیث، جلد2، ص461.

4) بخشی از آیه 60سوره توبه است.

5) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: زمخشری: «الفائق فی غریب الحدیث» جلد2، ص103.

6) ابن معتز حدیث پیامبر را نقل می‏کند و شعر ابوتمام را با اندک اختلاف بدین صورت روایت می‏کند:

جلا ظلمات الظلم عن وجه امة

اضاء لها من کوکب الحق افله

7) این حدیث به حدیث جنین معروف است: اسهمل الصبی: رفع صوته عند ولادته.

8) یطل: ای لاتدفع دیته. رک. نقد النشر، پاورقی، ص107.

9) رک. الصناعتین، ص274.

10) آغاز حدیث این است: «قال رسول‏الله(ص): اتقوالظلم، فان الظلم ظلمات یوم القیامة واتقوالشح... رک: امام نووی، ریاض الصالحین، جلد اول، چاپ دارالکتب الحدیثه (مصر)، ص759.

11)البدیع فی نقد الشعر، ص22.

12) حیله‏گران، غداران.

منابع:

1) زمخشری، محمودبن عمر «الفائق فی غریب الحدیث» تحقیق و تعلیق از علی محمد الجباوی- محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، جزء اول، دارالاحیاء الکتب العربیه، بی‏تا.

2)ابن‏سنان الخفاجی، ابی‏محمد عبدالله بن محمدبن سعید «سرالفصاحة» شرح و تصحیح از عبدالمتعال صعیدی، نشر محمد علی صبیح و اولاده، مصر 1389/ 1969م.

3) الرافعی، مصطفی صادق «اعجاز القرآن»، چاپ هشتم، مصر 1389/1969م.

4) ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم «تأویل مشکل القرآن» شرح و تحقیق از السیداحمد صقر، چاپ دوم، قاهره، 1393/1997م.

5) جاحظ، ابن‏عثمان عمروبن بحر «البیان و لتبیین» تحقیق و شرح از عبدالسلام و محمد هارون، جلد2، مکتبه الخانجی، مصر، بی‏تا.

6) ابن الاثیر، ضیاءالدین «المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر» تحقیق و تعلیق از دکتور احمد الخوفی و دکتور. بدوی طبانة، جلد اول، دارنهضة، مصر، بی‏تا.

7) الرضی، الشریف «مجازات النبویه»، تحقیق و شرح ازطه محمد الزیتی، مصر، بی‏تا.

8) ابن یزید المبرد، ابی‏العباس، محمد «الکامل» تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. السید شحامه، جلد اول، دارنهضة، مصر، بی‏تا.

9) ابن جعفر الکاتب البغدادی، ابی فرج قدامة «نقد الشعر» بونیباکر، لیدن، 1956م.

10) عسکری، ابوهلال، «الصناعتین» تحقیق علی محمد الجباوی، محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، بی‏تا.

11) ابن معتز، «البدیع»،لیدن، چاپ کراتسقوفسکی، 1976.

12) جرجانی، عبدالقاهر «اسرارالبلاغة» تعلیق از محمد عبدالعزیز النجار، مصر 1397ه/ 1977م.

13)ابن منقذ، اسامه «البدیع فی نقد الشعر» بتحقیق الدکتور احمد بدوی و الدکتور حامد عبدالحمید، چاپ مصر، بی‏تا.

14) وطواط، رشیدالدین «حدائق السحر فی دقایق الشعر» به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، طهران، مطبعه مجلس، بی‏تا.

15- النویری، شهاب‏الدین احمد بن عبدالوهاب، «نهایة الادب فی فنون الادب»، جلد3، مصر، وزارة‏الثقافه، بی‏تا.

16- القلقشندی، ابی‏العباس احمدبن علی «صبح الاعشی فی صناعة الانشاء» جلد6، وزارة‏الثقافی و ارشاد القومی، مصر، بی‏تا.